

جهانی شدن - تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی

■ نویسنده: دونالد رابرتسون

■ مترجم: کمال پولادی

■ انتشارات: نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

■ چاپ اول: سال ۱۳۸۰، ۳۸۶ صفحه

رایج و متداول آن مورد نظر نیست بلکه نویسنده، جهانی شدن را به عنوان یک نظریه اجتماعی و یک شیوه تحلیل به کار می‌برد. از دیدگاه وی جهانی شدن یک نظریه اجتماعی در سطح کلان است که همانند بسیاری از نظریه‌های فراگیر اجتماعی می‌خواهد مسائل عمده جهان معاصر را چه در گستره ملی و چه جهانی و چه در ابعاد کوچک‌تر یا بزرگ‌تر تحلیل و تبیین کند. بنابراین نظریه جهانی شدن در این مفهوم و نباید مثل نظریه وابستگی کند. «دفرانک» یا نظریه اجتماعی «والرستین» یا نظریه تجدد «کیدنز» یک نظریه کلان اجتماعی به شمار آورد. نویسنده کار خود را به یک معنی، جامعه‌شناسی جهان توصیف می‌کند.

محور نظریه رابرتسون جهانی شدن به مفهوم خاصی است که او به کار می‌برد در این معنی جهانی شدن عبارت است از درهم فشرده شدن جهان و تبدیل آن به مکان واحد. جهانی شدن اگر چه به معنی یگانه شدن جهان

این کتاب از سلسله کتاب‌هایی است که دونالد رابرتسون در بسط و تکوین نظریه خود نوشته است. این نظریه اکنون به عنوان «نظریه جهانی شدن» در محافل علمی صاحب شهرت زیادی شده است. نویسنده در این کتاب ضمن بحث از الگو و اجزای اصلی نظریه خود بخش بزرگی از نظریه‌های عمده اجتماعی سده بیستم را حول محورهای اصلی دیدگاه خود با فشرده‌گی هر چه تمام‌تر مرور و نقد می‌کند.

«جهانی شدن - تئوری‌های اجتماعی و فرهنگی جهانی» در دوازده فصل تألیف شده است. در فصل‌های مختلف کتاب درباره مباحثی همچون جهانی شدن، فرهنگ و جامعه‌شناسی، جهان‌بودگی، هویت، تمدن، تجدد، پارادایم نوستالژیک و... بحث شده است. محور اصلی بحث‌های مطرح شده در فصل‌های مختلف جهانی شدن از منظر مباحث اجتماعی و فرهنگی است.

از منظر رابرتسون جهانی شدن به معنی

است لیکن نباید آن را با دو مفهوم وحدت و ادغام اشتباه گرفت. رابرتسون چنین تصویری را با تأکید رد می‌کند. البته اعتراف می‌کند جهانی شدن و از جمله تعریف آن اساساً مناقشه برانگیز است.

اگر چه جهانی شدن از نیمه دهه ۱۹۸۰ بر سر زبان‌ها افتاده است اما به نظر نویسنده، جهانی شدن، تاریخی طولانی‌تر دارد. ادیان بزرگ و امپراتوری‌ها اشکالی از جهانی کردن در قدیمی‌ترین دوره‌های تاریخ بوده‌اند. جهانی شدن از سده پانزدهم سرعت بیشتری گرفت و در دهه هفتاد قرن نوزدهم وارد مرحله جهش شده است.

آنچه جهانی شدن معاصر را از مرحله‌های قبل متمایز می‌کند سرعت، وسعت و قالب‌های تازه آن است. قالب تازه جهانی شدن شامل چهار مؤلفه «عمده»، فرد، جامعه (ملی)، نظام جوامع (نظام بین‌المللی) و بشر است. به نظر رابرتسون جهانی شدن از رهگذر رابطه میان اجزاء این الگوی چهار وجهی (که مؤلفه‌های آن برشمرده شد) درخور شناسایی است و این الگو اساساً یک الگوی زنده و تغییرپذیر است.

رابرتسون جهانی شدن را یک فرآیند کم‌ویش مستقل بیان می‌کند که منطقی، جهت و نیروی محرک خود را دارد. جهانی شدن علاوه بر این که یک فرآیند است یک

چارچوب مفهومی نیز هست. جهانی شدن به عنوان یک چارچوب مفهومی از جمله با انگاره نظام یا سامان جهان سروکار دارد. انگاره نظام جهان (که حرکت‌های ضدنظم هم جزئی از آن است) در معنای کلی به عنوان یک چارچوب مفهومی برای درک مسائل جاری جهان ما است. رابرتسون «نظام جهانی» را نظامی اجتماعی - فرهنگی معرفی می‌کند و معتقد است که در دوره معاصر جهان از وضعیت «درخود» به سوی وضعیت «برای خود» به پیش می‌رود.

رابرتسون ضمن بررسی و نقد نظریه «نظام جهانی» والرستین برای فرهنگ، استقلال نسبی قائل است. یکی از وجوه فرهنگ پیش انگارهای مرتبط با نظم یا سامان جهان است وی می‌گوید: نمی‌توان پذیرفت که پیش انگاره‌های اسلامی با هندو درباره سامان جهان یکسره تسلیم پیش انگارهای کشورهای مرکز شده باشند. تا آن جا که دیگر در ساختن فرهنگ نظام جهانی نقشی نداشته باشند. رابرتسون جهان را عرصه تکثر می‌داند که در آن تعاریف گوناگونی از وضعیت جهانی او وجود دارد. به این ترتیب تعاریف تمدنی، ملی، قومی - قاره‌ای و مسائل گوناگون دیگر در رجوع به «وضعیت جهانی - بشری» در کنار یکدیگر وجود دارند. این تکثر باید تابع اصل ارزشمندی تنوع فرهنگی و این فکر

تعامل تمدن‌ها می‌شمارد. وی می‌گوید: جهانی شدن را در معنای کلی می‌توان به عنوان نهادینه شدن فرآیند دو وجهی عامل شدن خاص و خاص شدن عام درک کرد.

رابرتسون در فصول مختلف این کتاب بسیاری از نظریه‌های عمده درباره وضعیت کنونی جهان را به خاطر یک جنبه بودن نقد می‌کند و بر این باور است که «نظریه نظام جهانی والرستین، نظریه تجدید کیدنز، نظریه‌های نوسازی، هر یک به بخشی از واقعیت توجه کرده از انعکاس کثیرالوجوه جهان امروز بازمانده‌اند.

رابرتسون برای رفع این نواقص و تدوین یک نظریه چند بُعدی نظریه خود را بیان کرده است. به تصریح رابرتسون آنچه ممیز نظریه او از سایر نظریه‌های پیشین است تکیه بر فرهنگ و تلاش برای احیای جایگاه آن است.

با این حال وی مدعی نیست که نظریه جهانی شدن او پاسخگوی تمام مسائلی است که درباره جهان معاصر مطرح می‌شود بلکه تنها بر این نکته تکیه دارد که با تمرکز بر جهانی شدن به عنوان یک واحد تحلیل می‌توان محوری برای تأملات جامعه‌شناختی درباره جهان معاصر به دست داد.

خلاصه این که نظریه رابرتسون در وهله

باشد که تنوع فرهنگی برای واحدهای نظام واجد خیر است.

رابرتسون می‌گوید دوره حساس رشد جامعه‌شناسی که با تحکیم مرزهای ملی هم‌زمان شد - نتوانست به ابزاری مجهز شود که برای نگرستن به مسائل جهانی بدان نیاز است. بنابراین تنگنای مرزهای ملی چشم‌انداز جامعه‌شناسی را نیز محدود کرد و نظریه‌های نوسازی محصول این نگاه کوتاه‌بینانه است. بر همین اساس نگرش رایج در نظریه‌های اجتماعی به مسائل مهم جهان مثل تجدید، تمدن و فرهنگ از منظر بسته جامعه ملی است. این در حالی است که در نظام جهانی معاصر تمام مسائل درونی جوامع ملی با الزام‌های جهانی شکل می‌گیرد. حتی انگاره‌های هویت ملی و سنت ملی با الزام‌های جهانی شکل می‌گیرد.

از دیدگاه رابرتسون بنیادگرایی و ملی‌گرایی مقاومت در برابر جهانی شدن نیست بلکه عموماً به منزله برگردان وجوه کلان زندگی به زندگی بومی است. بومی کردن خود محصول تجدید و جهانی شدن است و مناسبات گسترده فرهنگی و جهانی مشوق بنیادگرایی و اصل‌گرایی است.

رابرتسون درست برخلاف «هانتینگتون» که این پدیده‌ها را جلوه‌ای از برخورد تمدن‌ها به شمار می‌آورد. آن‌ها را وجوه ضروری از

اول بازتاب نارضایتی او از نظریه‌های مهم معاصر در زمینه علوم اجتماعی نظیر «نظریه نوسازی و نظریه تجدد» است اما در بخش درخور ملاحظه‌ای از وجوه گوناگون خود به استنتاج‌هایی راه می‌برد که می‌توان آن را درآمدی نظری بر مبنای گفتگوی تمدن‌ها به شمار آورد.

بخش مهمی از نظریه رابرتسون با توضیح پیدایش یک «فرهنگ جهانی» بستگی دارد که در آن هم فرهنگ‌های مختلف قومی و ملی و هم یک فرهنگ مشترک جهانی، هم وجوه خاص پویای حیات معاصر و هم وجه عام آن، هر دو جایگاه خود را دارند.

اگر منظور از گفتگوی تمدن‌ها، تبادل بین طرف‌های مختلف باشد و نه غربی شدن سراسر جهان، در این صورت این اثر

رابرتسون کمک ارزشمندی در مباحث نظری مبنای گفتگوی تمدن‌ها محسوب می‌شود.

رابرتسون در برابر گفتمان رایج که مبتنی بر درک دو قطبی تعارف - تعامل است قد علم می‌کند و به طرح نظر تازه‌ای معطوف به تعامل ضمن تعارض و تعارض ضمن تعامل می‌پردازد. با طرح مسئله به این صورت دیگر مسئله تنوع و تکثر فرهنگی از یک سو و ظهور یک فرهنگ مشترک جهانی از سوی دیگر، با یکدیگر متناقض نیست بلکه هر یک از آن‌ها به مثابه وجهی از یک فرآیند واحد جهانی معرفی می‌شود.

سیدحسین ذوالفقاری

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی